

بحث در رساله حقوق به حق پنجم زبان رسید. تا اینجا به چهار حق اشاره کردیم: «اکرامه عن الخنا»، یعنی بزرگداشت و گرامیداشت زبان از بدزبانی که برخی مصادیق آن را ذکر کردیم؛ عادت دادن زبان به خیر؛ تربیت و پرورش زبان، و سرانجام اینکه زبان جز در مواقع حاجت و نیاز دینی و دنیایی و منفعت دینی و دنیایی باز نشود.

### حق پنجم زبان

اما پنجمین حق این است: «وَإِعْفَاؤُهُ عَنِ الْفُضُولِ الشَّنْعَةِ الْقَلِيلَةِ الْفَائِدَةِ الَّتِي لَا يُؤْمَنُ ضَرَرُهَا مَعَ قِلَّةِ عَائِدَتِهَا»، معاف داشتن زبان از زیاده‌گویی‌های زشت و کم‌فایده که انسان از ضرر آن در امان نیست، در حالی که درآمد و نصیب آن ناچیز است. این معنایش معلوم است، تفاوتش با قبلی‌ها هم معلوم است. بله، به یک معنا می‌توانیم بگوییم همه اینها از یک حقیقت حکایت می‌کند ولی حیثیات و زوایای مختلفی است که اینجا برای زبان ذکر می‌شود. در حق چهارم سخن از صمت و سکوت و لزوم کم‌گویی و گزیده‌گویی بود؛ اینکه انسان وقتی می‌خواهد سخن بگوید حد و حدودش را مواظب باشد و اینکه مشتمل بر منافع دین و دنیا باشد. ولی در این جمله می‌گوید جلوی زیاده‌گویی آن را بگیرد، جلوی زیاده‌گویی که زشت است، سخن یاوه و بیهوده، سخن کم‌فایده، اینها را بر زبان جاری نکند. اینجا دارد به لزوم پرهیز از سخن کم‌فایده و بی‌فایده اشاره می‌کند. یک حق زبان این است که کنترل شود تا سخن کم‌فایده و بی‌فایده بر زبان جاری نکند. به صراحت در قرآن اشاره شده که هر کلمه و لفظی که انسان بر زبانش جاری می‌کند، ملکی آن را می‌نویسد. «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»<sup>۱</sup> انسان هیچ لفظی را بر زبان جاری نمی‌کند مگر اینکه در همان لحظه فرشته‌ای آماده و مراقب، آنها را ضبط می‌کند و می‌نویسد و نگه می‌دارد. این خیلی مهم است که کلمه به کلمه انسان این چنین ضبط و ثبت می‌شود.

امیرمؤمنان (ع) از جایی عبور می‌کردند، دیدند مردی بسیار پرحرفی می‌کند؛ حضرت نزد او ایستاد و فرمود: ای مرد، تو با این سخنان کتابی را بر فرشتگان حافظ خود املا می‌کنی. یعنی مثل کسی که دیکته می‌گوید و هرچه می‌گوید می‌نویسند، هر سخنی که ما می‌گوییم به صورت املا این فرشتگان این را می‌نویسند و ثبت می‌کنند. ممکن است این یک بیان سمبلیک باشد یا حقیقتاً این چنین باشد، این خیلی مهم نیست؛ مهم باقی ماندن لفظ است. اینطور نیست که ما یک لفظی را که می‌گوییم یا می‌نویسیم، تمام شود. این لفظ دقیقاً جزء به جزء و واو به واو ثبت می‌شود. حضرت در ادامه به او می‌فرماید حال که چنین است، از آنچه که برای تو نافع است سخن بگو و از سخن یاوه و بیهوده دوری کن.<sup>۲</sup> این معلوم می‌شود که سخن لغوی بوده؛ اگر سخن ناروا و زشت و دروغ بود به او می‌فرمود دروغ نگو و تهمت نزن. حضرت دارد می‌گوید هر چه می‌گویی می‌نویسند، پس چیزی بگو که نافع باشد، برای تو سودی داشته باشد. از سخن واهی دوری کن. این اشاره به همان بیهودگی سخن دارد که سخن بیهوده و سخنی که قلیل‌الفایده و کم‌فایده است بر زبان جاری نشود.

همین سخن می‌تواند باعث خشنودی خدا شود. این معیارها را که آدم می‌بیند، معلوم می‌شود که چقدر باید مراقبت کند. رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: سخنی که سبب خشنودی و رضایت خداوند شود، این نمی‌داند که چقدر ارزش دارد. یعنی سخن با ارزش و با فایده اگر سبب خشنودی خداوند شود، ارزشش برای گوینده سخن معلوم نیست. اگر یک سخنی باعث خشنودی

۱. سوره ق، آیه ۱۸.

۲. من لایحضر، ج ۴، ص ۳۹۶.

خدا شود، رسول گرامی اسلام(ص) می فرماید خداوند به خاطر آن سخن، خشنودی خود را تا قیامت برای او می نویسد. این خیلی عجیب است؛ اگر موجب خشنودی شود، تا قیامت خداوند این خشنودی را برای او می نویسد.<sup>۱</sup>

امام صادق(ع) نشسته بودند و کسی در حضور حضرت خیلی پرحرفی کرد. بعضی ها خیلی پرحرف هستند و بی جهت حرف می زنند؛ بعضی در سخن گفتن به قول استاد بزرگوار ما فاعل بالعناية هستند؛ هر چه به ذهنشان می رسد فوراً به زبان می آورند و راجع به همه چیز حرف می زنند. امام صادق(ع) به او می گوید سخن گفتن را خیلی ناچیز می شماری، در حالی که خداوند که می خواست پیامبران را برانگیزد، آنها را با طلا و نقره مبعوث نکرد بلکه با کلام و سخن برانگیخت.<sup>۲</sup> این ارزش کلام و سخن است.

علی‌ای حال یکی از حقوق زبان این است که انسان زبان را از بیهوده‌گویی و لغوگویی و سخن کم فایده معاف بدارد. امیرمؤمنان(ع) می فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يُتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَنْفَعُهُ فِي دُنْيَاهُ وَلَا يُكْتَبُ لَهُ أَجْرُهُ فِي آخِرَاهُ»<sup>۳</sup> می گوید من متعجبم از کسی که درباره چیزی سخن می گوید که نه در دنیا برای او فایده دارد و نه در آخرت پاداش و اجری را نصیب او می کند. حفظ زبان از زیاده‌گویی و لغوگویی، بی فایده بودن، یکی از حقوق زبان است.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۸۶.

۲. سفينة البحار، ج ۲، ص ۵۰۹.

۳. غررالحکم، ص ۳۳۴.